

خاطرات انقلاب

کلاس‌ها و حیات مدرسه را برای جشن آماده کرده بودند. ما در حیات، صف بسته بودیم و مدیر، خاطرات روزهای انقلاب را تعریف می‌کرد.

او می‌گفت: «شما آن روزها به دنیا نیامده بودید. مردم ما به رهبری امام خمینی، به خیابان‌ها آمدند و راه‌پیمایی کردند. آن‌ها شعار می‌دادند: «الله‌اکبر، خمینی رهبر»»

شاه، امام را از مردم دور کرده بود. مردم شاه را نی خواستند. طولی

نکشید که شاه از ایران فرار کرد. امام خمینی به وطن آمد، آن روز، دوازدهم
بهمن بود. از دوازدهم تا بیست و دوم بهمن، که روز پیروزی انقلاب اسلامی
است، ده روز است که به آن، «دهه ی فجر» می گویند. ما هر سال، دهه ی
فجر را جشن می گیریم و یاد امام خمینی و شهیدان انقلاب اسلامی را گرامی
می داریم.»

ط



ایران وَطَن ماست. در ایران مَنطَقه‌های زیادی بَرای گَردشگری وُجود دارد.

ایران از یک طَرَف به کوه و از طَرَف دیگر به دَریا ختم می‌شود.

طاهره و فاطمه دو خواهر گَردشگر هستند. آن‌ها به مَنطَقه‌های مُختَلِف ایران سَفر می‌کنند و

خاطرات زیادی در مُسافَرت‌های خود دارند.

گاهی اوقات مُسافَرت‌های آن‌ها طولانی می‌شود. بعضی وَقت‌ها در طَبِیعت و اَطراف شهرها

و روستاها چادر می‌زنند. آن‌ها کوشه‌های چادر خود را با طَناب سِفَت می‌کنند.

فاطمه دَریا را خیلی دوست دارد. او هیچ وَقت خاطرهِی قلعه‌های ماسه‌ای که با سَطل و قوطنی در

ساحل دُرُست می‌گردند را قَراموش نمی‌کند.

طاهره خیلی ماجراجویی دوست دارد. او از سَفر گَردن در خَطَر نمی‌ترسد.

این دو خواهر در طول سفرهای خود به مزرعه‌ی پرندگان رفتند و آن جا طاووس و طوطی‌های

رنگارنگی را دیدند.

ظاهره خیاطی یاد گرفته تا در وقت نیاز در سفرها لباس‌های پاره را بدوزد.

فاطمه در حیاط خانۀ زمین به شکل مستطیل دارد که در آن طالبی کاشته است.